

نقش قدرت‌های بزرگ در حکمرانی جهانی پساژئومونیک بحران مالی ۲۰۰۸

علی کاظمی طامه* و روح‌اله طالبی آرانی**

نوع مقاله: پژوهشی	تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۷/۹	تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۱۲/۱۰	شماره صفحه: ۳۰۲-۲۷۷
-------------------	------------------------	-------------------------	---------------------

هرچند بیش از یک دهه از وقوع و مهار بحران مالی جهان گستر سال ۲۰۰۸ می‌گذرد، اما به‌عنوان یک نقطه عطف در سیر تطور حکمرانی جهانی، همچنان یکی از موضوعات اصلی اقتصاد سیاسی بین‌الملل است، به‌طوری‌که استدلال‌های تداوم‌داری در تبیین نحوه مدیریت آن در محافل سیاستگذاری و دانش پژوهی مطرح می‌شود. در این میان، با این فرض که امور جهانی در بستر دو عرصه سیاسی - امنیتی، معروف به نظام دولت - ملت یا نظام بین‌المللی و اقتصادی؛ معروف به نظام سرمایه‌داری جهانی پیش می‌رود، تاریخ امور جهانی به‌ویژه در قریب به یک‌ونیم سده اخیر نشان می‌دهد که وقوع بحران‌های بزرگ در عرصه اقتصادی، وقوع بحران‌های بزرگ در عرصه سیاسی - امنیتی را به دنبال داشته است. اما برخلاف این پیشینه، بحران سرمایه‌داری جهانی در سال ۲۰۰۸ که از حیث وسعت، شدت و تأثیرگذاری مخرب می‌توان آن را با بحران‌های قبل از دو جنگ جهانی مقایسه کرد، منازعه‌ای بین‌المللی را که ثبات نظام بین‌المللی را به مخاطره بیندازد به بار نیاورد.

این نوشتار با بهره‌گیری از روش مقایسه‌ای در بررسی بحران‌های اقتصادی جهانی و پیامدهای امنیتی سیاسی بین‌المللی آنها و با درپیش گرفتن رویکردی تحلیلی - تبیینی، استدلال می‌کند که این روند ناشی از موفقیت سازوکارهای نهادین مدیریت قدرت‌های بزرگ در پیشبرد چندجانبه‌گرایی، فراملی‌گرایی و همکاری بوده است. یافته‌های این نوشتار حاکی از آن است که آمریکا قدرت ژئومونیک خود را از دست داده و در حال حاضر مسائل نظام جهانی به‌صورت چندجانبه‌گرایی دولت‌محور با پرهیز از ملی‌گرایی و تأکید بر رویه‌های همکاری‌آمیز که در گونه‌های بدیعی از نهاد‌های بین‌المللی اختصاصی تبلور یافته است در قالب حکمرانی جهانی پساژئومونیک اداره می‌شود.

کلیدواژه‌ها: اقتصاد سیاسی بین‌الملل؛ حکمرانی جهانی؛ قدرت‌های بزرگ؛ بحران مالی ۲۰۰۸

۱. این مقاله مستخرج از رساله دکتری با عنوان «نقش قدرت‌های بزرگ در نظام سرمایه‌دارانه جهانی پساکرونایی» است. * دانشجوی دکتری علوم سیاسی، دانشکده اقتصاد و علوم سیاسی، دانشگاه شهید بهشتی؛

Email: ali.kazemi.tami@gmail.com

** استادیار گروه سیاست جهانی و منطقه‌ای، دانشکده اقتصاد و علوم سیاسی، دانشگاه شهید بهشتی (نویسنده مسئول)؛

Email: r_talebiarani@sbu.ac.ir

مقدمه

در حال حاضر امور جهانی در بستر دو عرصه پیش می‌رود. اول، عرصه سیاسی - امنیتی که به نظام دولت - ملت، جامعه بین‌المللی و نظام بین‌المللی معروف شده است و دوم، عرصه اقتصادی که نظام سرمایه‌داری نام گرفته است. هر دو عرصه کم‌وبیش در سده هفدهم در اروپای غربی شکل گرفتند و از طریق استعمار، تجارت و حتی جنگ رفته‌رفته کل کره زمین را درنوردیدند، به‌گونه‌ای که هم‌اکنون می‌توانیم از نظام بین‌المللی جهان‌گستر و نظام سرمایه‌دارانه جهان‌گستر سخن بگوییم (Devetak, 2005: 142).

البته این دو عرصه در طول سیر تحول تاریخی خود فراز و نشیب‌های فراوانی را در هر یک دوره‌های مختلف ثبات و بی‌ثباتی، جنگ و صلح و انتظام و بحران به خود دیده‌اند. در این میان، به‌ویژه در طی یک‌ونیم سده اخیر، ما شاهد بحران‌های کوچک و بزرگ زیادی در این دو عرصه بوده‌ایم؛ در نظام بین‌المللی، بحران‌های کوچک میان دو یا چند دولت اندک‌شمار درمی‌گرفت که یا فروکش می‌کرد یا به جنگ‌های محدود می‌انجامید و بحران‌های بزرگی هم که رخ داده‌اند به دو جنگ جهانی منتهی شدند. ازسوی دیگر در نظام سرمایه‌دارانه جهانی هم بحران‌های کوچک به کرات رخ داده‌اند و وضعیت اقتصادی شمار اندکی از دولت‌ها را به مخاطره انداخته‌اند و هم بحران‌های بزرگ در مقیاسی جهانی بروز کرده‌اند و در برخی موارد مهار شده‌اند و در برخی موارد لجام‌گسیخته‌اند و تبعات زیادی را به بار آوردند.

در همین چارچوب می‌توان نقاط عطفی را شناسایی کرد که نمایانگر ارتباطی دست‌کم تعاقبی بین بحران‌های بزرگ در نظام سرمایه‌دارانه جهانی و در نظام بین‌المللی جهان‌گستر است. این تعاقب به‌ویژه از زمانی بیش از پیش خود را نشان داد که از یک‌سو نظام دولت - ملت / نظام سرمایه‌داری در دهه ۱۸۷۰ با به نتیجه رسیدن روند دولت - ملت‌سازی و توسعه سرمایه‌دارانه در اروپای غربی / آمریکای شمالی تکمیل و تثبیت شد و ازسوی دیگر با تقسیم مستعمرات میان استعمارگران اروپایی در کنگره برلن در سال‌های ۷۴-۱۸۷۲ دیگر هیچ عرصه سرزمینی در این کره خاکی خارج از کنترل یک دولت حاکمیت‌دار، چه به صورت مستعمره و چه به صورت دولت مستقل و خارج از مدار مناسبات سرمایه‌دارانه در زمینه تولید و مبادله باقی نماند.

همان‌گونه که هیکی پاتوماکی در کتاب تأثیرگذار خود با عنوان *اقتصاد سیاسی امنیت جهانی: جنگ‌ها، بحران‌های آینده و تغییرات در حکمرانی جهانی* خاطر نشان کرده است (Patomaki, 2008: 3-5); از آن زمان تاکنون سه بحران بزرگ در نظام سرمایه‌دارانه جهان گستر به وقوع پیوسته‌اند: بحران ادامه‌دار دهه ۱۸۹۰ تا نیمه دهه ۱۹۱۰ که دربرگیرنده مجموعه‌ای از بحران‌های متعدد و متناوب میان دولت‌های سرمایه‌داری بود؛ بحران اواخر دهه ۱۹۲۰ و اوایل دهه ۱۹۳۰ که به رکود بزرگ معروف شد و بحران سال ۲۰۰۸ که به بحران مالی جهانی شهرت یافت.

در این میان دو بحران اول، بحران‌های سیاسی - امنیتی بین‌المللی را در پی داشتند که حتی اوج گرفتند و به صورت وقوع جنگ‌های جهانی اول و دوم لجام گسیختند؛ مجموعه بحران‌های متعدد و متناوبی که از دهه ۱۸۷۰ تا قبل از جنگ جهانی اول گریبانگیر دولت‌های سرمایه‌داری بود هر چه بیشتر روی هم انباشته شد به گونه‌ای که جنگ جهانی اول را در پی داشت. از سوی دیگر اثرات مخرب اقتصادی جنگ جهانی اول و فشار فزاینده بر جوامع اروپایی سبب روی کار آمدن رژیم‌های فاشیستی و همچنین افزایش رقابت‌های اقتصادی میان قدرت‌های بزرگ شد، به طوری که متعاقب بحران اقتصادی همه‌جانبه ناشی از رکود بزرگ دهه ۱۹۳۰ رفته‌رفته بحران سیاسی امنیتی حادی پدید آمد که رهاورد آن لاجرم جنگ جهانی دوم بود.

از زمان رکود بزرگ در دهه ۱۹۳۰ به بعد به ویژه در دوران جنگ سرد، نظام سرمایه‌دارانه جهانی روند کم‌وبیش باثباتی را پیمود. به نحوی که به رغم تحولات مالی دهه ۱۹۷۰ بحران بزرگی را تجربه نکرد؛ با این حال با توجه با افزایش پیچیدگی اقتصادی و شکل‌گیری شبکه‌های مالی جهانی در دوران پسا جنگ سرد، به نظر می‌رسید نظام سرمایه‌دارانه جهانی بحران خیزتر شود. اولین نشانه‌های این وضعیت در بحران مالی جنوب شرق آسیا در سال ۱۹۹۷ نمایان شد ولی از آنجا که گستره‌ای منطقه‌ای داشت، به قدری بزرگ نبود که کلیت نظام سرمایه‌دارانه جهانی را درنوردد (کیلی، ۱۳۹۴: ۳۵۶).

اما در ظرف مدت کم‌تر از یک دهه، در سال ۲۰۰۸ بحران بزرگی در قلب جهان سرمایه‌داری یعنی ایالات متحده، آغاز شد ولی گستره‌ای جهانی به خود گرفت. این بحران تنها به آمریکا و اروپای غربی محدود نشد بلکه بانک‌ها و بورس‌های سراسر جهان از جمله هنگ‌کنگ، روسیه،

هند، چین و حتی کشورهای حاشیه خلیج فارس را نیز تحت تأثیر قرار داد. علاوه بر وسعت جغرافیایی این بحران، شدت آن به حدی بود که برخی از بنگاه‌های اقتصادی و بانک‌ها ورشکسته شدند و بسیاری دیگر تا مرز ورشکستگی پیش رفتند. همچنین با توجه به ترس و وحشتی که در اذهان مقامات ملی و بین‌المللی افکنده بود می‌توان آن را با بحران‌های قبل از دو جنگ جهانی به خصوص بحران دهه ۱۹۳۰ مقایسه کرد. اما این بحران برخلاف دو بحران بزرگ پیشین، مهار شد به طوری که با وجود ابعاد جهان‌گستر آن، تنها پس از گذشت یک سال (از سال ۲۰۰۹ به بعد) نه تنها از شدت گرفتن بحران جلوگیری شد؛ بلکه بررسی شاخص‌های اقتصادی از بهبود وضعیت اقتصاد جهانی خبر می‌دادند (Stiglitz, 2010: 76-95).

حال این پرسش مطرح است که چرا بحران سرمایه‌داری جهانی سال ۲۰۰۸ که از حیث وسعت، شدت و تأثیرگذاری مخرب می‌توان آن را با بحران‌های قبل از دو جنگ جهانی مقایسه کرد، منازعه‌ای بین‌المللی را که بتواند ثبات نظام بین‌المللی را به مخاطره بیاندازد به بار نیاورد؟ برای پاسخ دادن به این پرسش در نوشتار حاضر در ابتدا مروری اجمالی بر آثاری که در این زمینه استدلال آورده‌اند انجام می‌شود. سپس با برشمردن نظریه‌های اصلی اقتصاد سیاسی بین‌الملل در زمینه تبیین برآیند سیاسی - امنیتی بحران‌های بزرگ در نظام سرمایه‌دارانه جهانی، تلاش می‌شود یک مدل نظری گلچینی^۱ تدوین شود تا بتوان تبیینی جامع در مورد پرسش مطرح شده در این نوشتار ارائه داد. قسمت بعدی به کاربرت مدل نظری گلچینی در تبیین برآیند سیاسی - امنیتی بحران‌های بزرگ در نظام سرمایه‌دارانه جهانی اختصاص می‌یابد. در قسمت نتیجه‌گیری نیز تلاش خواهد شد با جمع‌بندی استدلال‌های این نوشتار، یافته‌های اصلی آن خاطر نشان شود.

۱. پیشینه پژوهش

از زمان وقوع بحران مالی جهانی ۲۰۰۸، هرچند قلم‌فرسایی‌های پرشماری درباره خاستگاه‌ها، روندها و پیامدهای آن انجام شده است، ولی هیچ‌یک از این آثار به طور

مستقیم تبیین نکرده‌اند که چرا این بحران در سرمایه‌داری جهانی در سال ۲۰۰۸ که قابل مقایسه با بحران‌های قبل از دو جنگ جهانی است، منازعه‌ای بین‌المللی را که قادر باشد ثبات نظام بین‌المللی را به مخاطره بیندازد به بار نیآورد و جالب آنکه هرچه از زمان وقوع این بحران دور می‌شویم، تحلیل‌های امنیت - بنیان درباره آن رنگ می‌بازند. در این نوشتار تلاش می‌شود برخی از آثاری که ارتباط کم‌وبیش غیرمستقیمی با پرسش مطرح شده دارند بررسی اجمالی شوند.

مهمترین اثری که به بحث در خصوص پیامدهای امنیتی بحران‌های اقتصادی جهانی می‌پردازد، کتابی با عنوان *اقتصاد سیاسی امنیت جهانی: جنگ‌ها، بحران‌های آینده و تغییرات در حکمرانی جهانی* نوشته هیکی پاتوماکی (Patomäki, 2008) است. در این کتاب وی پژوهشی نوآورانه درباره جنگ‌ها، بحران‌ها و دگرگونی‌های آینده اقتصاد سیاسی جهانی ارائه می‌دهد و در این چارچوب تحلیلی متهورانه درباره نوآزادسازی و جهانی شدن و تأثیرات واقعی آنها مطرح می‌کند؛ به‌گونه‌ای که بتوان با بهره‌گیری از آن تهدیدها و بحران‌های بالقوه آینده را پیش‌بینی کرد. پاتوماکی به‌رغم ارائه مدل تبیینی مقایسه‌ای در مورد ظهور امپریالیسم در اواخر سده نوزدهم و تداوم آن در نیمه نخست سده بیستم، از تبیین سازوکارهای پیش‌برنده تبدیل بحران‌های اقتصادی به بحران‌های امنیتی بازمی‌ماند. ازسوی دیگر محتوای این اثر به پیش از وقوع بحران مالی ۲۰۰۸ بازمی‌گردد و از این رو تحلیل این بحران را دربرنمی‌گیرد.

کتاب *بحران مالی جهانی و پیامد آن* از سه منظر اقتصادی، روانشناختی و فلسفی، رویکرد بین‌رشته‌ای بی‌همتایی را در بررسی بحران مالی جهانی ارائه می‌دهد و این فرضیه را مطرح می‌کند که بی‌ثباتی بازارهای مالی ارتباط تنگاتنگی با بی‌ثباتی ذهن آدمی دارد، ولی از تحلیل تبعات امنیتی این بحران جهان‌گستر بازمی‌ماند. در واقع تحلیل امنیتی این بحران بزرگترین نقیصه‌ای است که این کتاب از آن رنج می‌برد (Malliaris, Leslie and Hersh, 2016).

وایز و دیگران در کتابی با عنوان *برایندهای غیرمنتظره: چگونه اقتصادهای نوظهور از بحران مالی جهانی جان سالم به در بردند؟* استدلال می‌کنند که اقتصادهای نوظهور از قبیل آرژانتین، برزیل، کره جنوبی، شیلی، چین، هند، مکزیک، پرو و کشورهای جنوب شرق

آسیا در مواجهه با بحران مالی جهانی به گونه‌ای عمل کردند که توانستند تبعات امنیتی آن را مهار کنند. از دیدگاه آنها مقاومت این کشورها به این علت بود که توانستند رویکردهای بازارمحور و دولت‌محور را به خوبی با هم تلفیق کنند. این اثر می‌تواند کمک‌های مهمی در پیشبرد پاسخ به پرسش پژوهش حاضر باشد ولی به علت تمرکز بر شمار اندکی از کشورها از جامعیت کافی برخوردار نیست (Wise et al., 2015).

کتاب تغییر شکل بازارها: حکمرانی اقتصادی، بحران مالی جهانی و آرمان‌شهر لیبرال» روایتی روشن درباره نقش دولت در تنظیم بازارها در جریان بحران مالی جهانی ۲۰۰۸ ارائه می‌دهد. همچنین ضرورت تحلیل جامع در مورد تنش مستمر میان ایده‌های لیبرالیسم بازار و نظریه‌های مرتبط با تأمین حقوق جامعه را با تمرکز بر ابعاد ملی و فراملی حکمرانی بازارمحور برجسته و بینش‌های مهمی را درباره همزیستی و تعامل حکمرانی اقتصادی دولت‌بنیان و بازارمحور مطرح می‌کند، ولی هیچ‌گونه بحثی را در مورد تأثیر بحران در نظام سرمایه‌دارانه بر نظام دولتی بین‌الملل پیش نمی‌کشد (Lomfeld, Somma and Zumbansen, 2016). در مجموع به نظر می‌رسد که تاکنون تحقیق جامعی درباره رابطه بحران‌های سرمایه‌دارانه جهانی و بحران‌های امنیتی - بین‌المللی با تمرکز بر بحران مالی جهانی ۲۰۰۸ انجام نشده است و با گذشت بیش از ۱۰ سال از وقوع این بحران، خلاف آمده‌های امنیتی آن که در این پژوهش مورد توجه قرار گرفته مغفول مانده است. با توجه به این خلأ پژوهشی برای پاسخ دادن به پرسش مطرح شده در این نوشتار، نیازمند یک چارچوب نظری منسجم و جامع هستیم که در قسمت بعدی سعی در تدوین آن داریم.

۲. چارچوب نظری

در راستای پاسخ به پرسش پژوهش و با توجه به بررسی تاریخی بحران‌های سرمایه‌دارانه جهانی / امنیتی - بین‌المللی در سده بیستم و نیز پیشینه پژوهش در مورد بحران سرمایه‌دارانه جهانی در سال ۲۰۰۸ می‌توان هشت مفروض نظری ذیل را مطرح کرد:

۱. نظام بین‌الملل عرصه‌ای سیاسی - امنیتی است که دولت‌ها و عمدتاً قدرت‌های بزرگ نقش اصلی را در پیشبرد ثبات آن ایفا می‌کنند.

۲. نظام سرمایه‌داری جهانی عرصه‌ای اقتصادی است که طیف گسترده‌ای از کنشگران و مهمتر از همه دولت‌های بزرگ سرمایه‌داری نقش اصلی را در پیشبرد ثبات آن ایفا می‌کنند.

۳. قدرت‌های بزرگ در عرصه نظام بین‌الملل تا حد زیادی همان دولت‌های بزرگ سرمایه‌داری در عرصه نظام سرمایه‌داری جهانی هستند.

۴. پیوندی گریزناپذیر و البته تعاقبی میان عرصه اقتصادی و عرصه سیاسی امنیتی وجود دارد، به‌گونه‌ای که هرگونه تحول در عرصه اقتصادی پیامدهای مهم تحول‌بخش برای عرصه سیاسی - امنیتی دارد.

۵. وقوع بحران سرمایه‌داری جهانی طیف گسترده‌ای از کنشگران و به‌ویژه دولت‌های بزرگ سرمایه‌داری را درگیر می‌کند.

۶. بحران در نظام بین‌الملل، دولت‌ها و به‌ویژه قدرت‌های بزرگ را درگیر می‌کند.

۷. بحران سرمایه‌داری جهانی به احتمال زیاد بحران نظام بین‌الملل را در پی دارد.

۸. برای پیشگیری از این وضعیت مسئولیت‌پذیری بین‌المللی قدرت‌های بزرگ / دولت‌های بزرگ سرمایه‌داری ضروری به نظر می‌رسد.

حال براساس این مفروضات نظری دو پرسش نظری مطرح می‌شود:

الف) چرا بحران سرمایه‌داری جهانی به احتمال زیاد بحران در نظام بین‌الملل را در پی می‌آورد؟

ب) در چه صورتی بحران سرمایه‌داری جهانی به احتمال زیاد بحران در نظام بین‌الملل را در پی نمی‌آورد؟

در این میان سه نظریه کلاسیک در اقتصاد سیاسی بین‌الملل ظهور کرده‌اند که پاسخ‌های متفاوتی به این دو پرسش نظری داده‌اند.

۲-۱. نظریه لیبرالیسم

براساس این نظریه، بازار آزاد به‌عنوان سودرسان‌ترین شیوه سازماندهی اقتصاد در صورت نقش‌آفرینی حداقلی دولت میسر می‌شود (اسمیت، الانیس و فاراندس، ۱۳۹۲: ۱۶-۱۵)

به طوری که هم منافع شخصی و هم رفاه عمومی را تضمین می‌کند زیرا در نهایت بهره‌وری و بهروزی را به حداکثر می‌رساند (George and Abla, 1997: 13). اگر دخالت دولت در فرایندهای بازار در حداقل نگه داشته شود، بازارها به بهترین وجه در جهت تخصیص منابع عمل می‌کنند. بنابراین از دیدگاه لیبرالیسم دولت تنها باید در ارائه زیرساخت‌های بهتر و چارچوب قانونی به منظور هموارسازی کار بازار مداخله کند. اما لیبرالیسم بازار آزاد را بی‌قید و شرط نمی‌داند و بر این باور است که ممکن است به دلیل مقتضیات امنیت بین‌المللی، تعرفه‌گذاری متقابل، جلوگیری از دامپینگ و آزادسازی تدریجی بازار محدود شود (George and Abla, 1997: 14). این استثنایا بر بازار آزاد که می‌توان دنباله آن را در لیبرالیسم پوشش یافته هم مشاهده کرد، نشان می‌دهد دولت در صیانت از تداوم بازار آزاد باید چندجانبه‌گرا باشد؛ در غیر این صورت رهاسازی لجام‌گسیخته بازار توسط دولت‌ها و به‌ویژه قدرت‌های بزرگ در برهه بحران نظام سرمایه‌داری لیبرال جهانی به احتمال زیاد بحران در نظام بین‌الملل را به دنبال دارد (اسمیت، الانیس و فاراندس، ۱۳۹۲: ۱۶).

براین اساس می‌توان گفت که مسئولیت‌پذیری قدرت‌های بزرگ نقش بارزی در پیشگیری از تبدیل بحران‌های سرمایه‌دارانه لیبرال به بحران‌های بین‌المللی دارد؛ چندجانبه‌گرایی قدرت‌های بزرگ نیز به نوبه خود متضمن تلاش دسته‌جمعی آنها در توسعه نهادهای اقتصادی بین‌المللی است که در قالب لیبرالیسم نهادگرا تبلور می‌یابد. این نهادها پشتیبان اصول اقتصادی لیبرال می‌شوند و در عین حال به محافظت از دولت‌های عضو در برابر آثار گسیختگی زای وابستگی متقابل اقتصادی رشدیابنده کمک می‌کنند (گریفیتس، ۱۳۹۴: ۷۱). از این رو با تبدیل دست نامرئی به دست نهادین؛ سوق یافتن بحران‌های سرمایه‌دارانه لیبرال به بحران‌های بین‌المللی منتفی می‌شود (عسگرخانی، ۱۳۸۳: ۴۵-۴۴). با این اوصاف دو گزاره نظری ذیل را می‌توان بر پایه لیبرالیسم مطرح کرد:

الف) گزاره نظری پایه: بحران سرمایه‌داری جهانی در صورتی بحران در نظام بین‌الملل را به دنبال دارد که قدرت‌های بزرگ یکجانبه‌گرا باشند.

ب) گزاره نظری تبعی: اگر قدرت‌های بزرگ سرمایه‌داری چندجانبه‌گرا باشند، بحران سرمایه‌داری جهانی بحران در نظام بین‌الملل را به دنبال ندارد.

۲-۲. نظریه مرکانتیلیسم

براساس این نظریه که به ناسیونالیسم اقتصادی نیز معروف است، بسط اقتدار دولتی به منظور تبدیل و تغییر منافع شخصی به منافع جمعی ضروری است. در این راستا مرکانتیلیست‌ها بر این باورند که در جهان تنها میزان محدودی ثروت وجود دارد و هر دولتی می‌بایست منافع خود را با سد کردن راه منافع اقتصادی سایر دولت‌ها تضمین کند. بنابراین تجارت از منظر آنها یک بازی با حاصل جمع صفر است که همه دولت‌ها باید در پی کسب قدرت باشند، زیرا دولت‌ها فقط به وسیله قدرت می‌توانند از خود محافظت کرده و رفاه اتباع خود را ارتقا بخشند. به عبارت دیگر به دلیل محروم بودن نظام سیاسی بین‌المللی یا اجتماع دولت‌ها از وجود هرگونه مرجع مرکزی برای حل و فصل اختلافات و تخصیص منابع کمیاب، برعهده یکایک اعضاست که برای کسب و حفظ هر آنچه می‌توانند دست یازند و برای حفظ خود در مقابل تهدیدات خارجی روی پای خود بایستند. از سوی دیگر دولت‌ها و به‌ویژه قدرت‌های بزرگ، باید از وابستگی اقتصادی به دیگران تا آنجا که ممکن است دوری کنند (جکسون و سورنسون، ۱۳۸۳: ۲۳۱-۲۳۰).

این باور پایه‌ای در عمل به صورت توصیه‌هایی از قبیل اعمال تعرفه بالا بر محصولات صنعتی نهایی وارداتی، انحصاری نمودن بازار با اعطای حق دسترسی اصلی و ویژه به تجار هموطن، ممنوعیت حمل کالا با کشتی خارجی، پرداخت یارانه صادرات، استفاده حداکثری از منابع داخلی در تولید، وضع تعرفه‌های غیرتجاری برای کاهش مصرف داخلی، حمایت از تولید داخلی با پرداخت یارانه به آن نمود می‌یابد (George and Abla, 1997: 12). این‌گونه اقدامات باعث می‌شود ملی‌گرایی / حمایت‌گرایی در رویکرد کلی دولت‌ها و به‌ویژه قدرت‌های بزرگ به جای فراملی‌گرایی بنشیند و به تبع آن به تهاجمی شدن متقابل سیاست خارجی قدرت‌های بزرگ نسبت به یکدیگر بیانجامد. در نهایت در صورتی که بحران در نظام سرمایه‌دارانه جهانی رخ دهد، بحران در نظام بین‌الملل را به بار آورد. با این اوصاف دو گزاره نظری ذیل را می‌توان بر پایه مرکانتیلیسم مطرح کرد:

الف) گزاره نظری پایه: بحران سرمایه‌داری جهانی در صورتی بحران در نظام بین‌الملل را در پی دارد که قدرت‌های بزرگ به ملی‌گرایی / حمایت‌گرایی روی آورند.

ب) گزاره نظری تبعی: اگر قدرت‌های بزرگ سرمایه‌داری به فراملی‌گرایی روی آورند، بحران سرمایه‌داری جهانی بحران در نظام بین‌الملل را در پی ندارد.

۳-۲. نظریه مارکسیسم

مارکسیسم سه فرض اساسی به این شرح دارد: اول آنکه طبقات عامل مسلطی در اقتصاد سیاسی و واحد مناسبی برای تحلیل هستند، به‌گونه‌ای که دو طبقه از نظر اقتصادی تعیین‌کننده است. دوم آنکه سرمایه‌داران یا مالکان ابزار تولید و کارگران؛ طبقات براساس منافع اقتصادی و مادی خود عمل می‌کنند. سوم آنکه اساس اقتصاد سرمایه‌داری، استثمار کارگران توسط سرمایه است (جکسون و سورنسون، ۱۳۸۳: ۸۳-۸۰).

پیروان مارکسیسم در اقتصاد سیاسی بین‌الملل، از همین سه فرض پایه‌ای برای تبیین مناسبات اقتصادی نابرابر در جهان بهره گرفتند؛ این دیدگاه‌ها را می‌توان در دو مقوله کلی نظریه‌های توسعه‌نیافتگی و نظریه‌های امپریالیسم آشکارا مشاهده کرد.

در این میان بیش از پیش آشکار شد، انقلابی که مارکس پیش‌بینی کرده بود روی نخواهد داد و از این‌رو مطالعه استمرار و بقای سرمایه‌داری در قالب نظریه‌های امپریالیسم در رویکرد مارکسیستی به نظام سرمایه‌داری جهانی غلبه یافت به‌گونه‌ای که تبیین‌های مارکسیستی جالبی درباره مناسبات اقتصادی میان قدرت‌های بزرگ مطرح شد. به این ترتیب امپریالیسم به‌عنوان عرصه سیاست رقابت میان قدرت‌های بزرگ تعریف و چنین استدلال شد که رقابت امپریالیستی قدرت‌های بزرگ در پیرامون در نهایت باعث تقابل امنیتی - نظامی آنها در مرکز می‌شود؛ به این معنا که عرصه رقابت‌های قدرت‌های بزرگ در هنگامه بحران در نظام سرمایه‌داری جهانی به ایجاد بحران در نظام بین‌الملل منجر می‌شود. با این اوصاف دو گزاره نظری ذیل را می‌توان بر پایه مارکسیسم مطرح کرد:

الف) گزاره نظری پایه: بحران سرمایه‌داری جهانی در صورتی بحران در نظام بین‌المللی را به دنبال دارد که قدرت‌های بزرگ به رقابت روی آورند.

ب) گزاره نظری تبعی: اگر قدرت‌های بزرگ سرمایه‌داری به همکاری روی آورند، بحران سرمایه‌داری جهانی بحران در نظام بین‌المللی را به دنبال ندارد.

۴-۲. نظریه گلچینی

به نظر می‌رسد سه نظریه فوق هر یک از منطری خاص به موضوع نوشتار حاضر نگریسته‌اند؛ این در حالی است که برحسب سنت کثرت‌گرایانه‌ای که در عرصه دانش پژوهی مورد توجه قرار گرفته است، ما می‌توانیم با نگاهی کثرت‌گرایانه و با بهره‌گیری از نوعی نظریه گلچینی، به برداشت بهتر و همه‌جانبه‌تری در مورد روندهای اقتصاد سیاسی جهانی دست یابیم.

البته نظریه گلچینی نه به اشتراک گذاشتن یک نظریه با قدرت تبیین کم درباره یک مسئله و با قدرت تبیین بالا درباره مسئله خاص دیگر است و نه یک هم‌نهاد نظری است که نظریه‌های مختلف را با هم ترکیب کند و نظریه جدید و متفاوتی را پدید آورد؛ بلکه نظریه‌ای است که در آن از بینش‌ها و متغیرهای دو یا چند رویکرد نظری استفاده می‌شود تا درک بهتری از مسائل جهان واقع به دست آید. استفاده از بینش‌ها به معنای به امانت گرفتن متغیرهای تبیین‌کننده^۱ از رویکردهای متفاوت و آوردن آنها در یک تبیین یکپارچه^۲ از یک مسئله است. منظور از درک بهتر نیز به دست آوردن حجم بیشتری از توضیحات علمی / تحلیلی از یک مسئله در قیاس با وقتی است که تنها از یک نظریه استفاده می‌کنیم (Checkel, 2013: 224 در احمدی لفورکی و طالبی آرانی، ۱۳۹۷: ۳۹).

در این میان به نظر می‌رسد ضرورت ارائه یک نظریه گلچینی برای تبیین این موضوع که «بحران سرمایه‌داری جهانی در سال ۲۰۰۸ که از حیث وسعت، شدت و تأثیرگذاری مخرب می‌توان آن را با بحران‌های قبل از دو جنگ جهانی مقایسه کرد، منازعه‌ای بین‌المللی را که قادر باشد ثبات نظام بین‌المللی را به مخاطره بیاندازد به بار نیارد» از سه مبنای قوی نشئت می‌گیرد که به بن‌مایه‌های ساختن نظریه گلچینی شکل می‌دهد: مبنای تجربی، مبنای تاریخی و مبنای فکری / شهودی (همان: ۳۸-۳۹). در مورد مبنای تجربی، آنچه در وضعیت جاری امور مربوط به پیامد امنیتی بحران اقتصادی دیده می‌شود این است که بحران‌های اقتصادی و به‌ویژه بحران‌های سرمایه‌دارانه جهانی در طول تاریخ به قدری پیچیده و چندبُعدی بوده‌اند که هیچ نظریه یکپارچه‌ای نمی‌تواند دستگاه مفهومی جامع

1. Explanatory Variables

2. Single Explanation

و مانعی^۱ را جهت تبیین لازم و کافی آن به دست دهد. حداکثر کاری که هر نظریه منفرد می‌تواند انجام دهد نور تاباندن بر گوشه‌ای از ابعاد بحران‌های سرمایه‌دارانه جهانی و به بیان بهتر واکاوی پیامد امنیتی بحران‌های سرمایه‌دارانه جهانی از دریچه‌ای خاص است. برای مثال بحران دهه ۱۹۳۰ را می‌توان از منظر مرکانتیلیسم تحلیل کرد تا از منظر نگاه مارکسیستی؛ تحلیل لیبرالی درباره آن نیز بسیار به ندرت به چشم می‌خورد یا در تبیین مجموعه بحران‌های منتهی به جنگ جهانی اول، نه از تحلیل‌های لیبرالی چندان خبری هست و نه از تحلیل‌های مرکانتیلیستی، بلکه در عوض مدام بر تحلیل‌های مارکسیستی که بر رقابت‌های امپریالیستی قدرت‌های بزرگ تکیه دارند تمرکز می‌شود. بر همین اساس با تدوین نظریه گلچینی می‌توان این خلأ نظری را برطرف کرد.

ازسوی دیگر ضرورت ارائه نظریه گلچینی را می‌توان از منظر تجربی مبنایابی کرد: واقعیت وقوع بحران مالی جهانی ۲۰۰۸ و پیامدهای آن نشان می‌دهد که تحلیل جامع آن بدون برگرفتن نظریه‌ای گلچینی امکان‌پذیر نیست. به عبارت دیگر روند شتابنده جهانی شدن، گسترش فناوری‌های اطلاعات و ارتباطات و دور شدن هر چه بیشتر قدرت‌های بزرگ از رقابت‌های ایدئولوژیک جنگ سرد و در عوض تشدید اقتصادمحوری روابط میان قدرت‌های بزرگ طی سه دهه اخیر باعث شده است وقایعی از قبیل وقوع بحران مالی جهانی ۲۰۰۸ و پیامدهای آن به قدری پیچیده و پرابعاد از کار درآیند که تحلیل آن از دریچه یک لنز نظری واحد، برداشتی نارسا، سست و چه بسا کاریکاتوری درباره آن به دست دهد. درنهایت نظریه گلچینی مبنای فکری / شهودی نیز دارد، به این معنا که در این نوشتار به تاسی از سوزان استرنج، این بحث را می‌توان مطرح کرد که سه نظریه کلاسیک رشته اقتصاد سیاسی بین‌الملل به تنهایی نمی‌توانند برداشتی جامع در مورد تحولات حکمرانی جهانی ارائه دهند. از نظر استرنج این رشته بی‌جهت «شبه سه قطار کوکی است که روی سه مسیر جداگانه حرکت می‌کنند و نقطه آغاز و فرجام متفاوتی دارند و هرگز یکدیگر را قطع نمی‌کنند» (Strange, 1988: 16) به نقل از گریفیتس، ۱۳۹۴: ۴۲).

استرنج با تکیه بر این تمثیل برای تحلیل قدرت ساختاری در اقتصاد سیاسی بین‌الملل، از استدلال‌های هر سه نظریه لیبرالیسم، مرکانتیلیسم و مارکسیسم بهره می‌گیرد. اما متفاوت از تمثیل استرنج، ما می‌توانیم این سه نظریه متفاوت را به مثابه بزرگراه‌های متقاطع در نظر بگیریم که در تحلیل برهه‌های نطقه عطف تاریخ اقتصاد سیاسی بین‌الملل از قبیل بحران‌های جهان‌گستر می‌توانند پل‌های غیرهمسطحی را برای فهم بهتر تحولات اقتصاد جهانی ایجاد کنند؛ این تمثیل را می‌توان به بهترین نحو در رویکرد گلچینی متجلی یافت. با این اوصاف دو گزاره نظری ذیل را می‌توان بر پایه نظریه گلچینی مطرح کرد:

الف) گزاره نظری پایه: بحران سرمایه‌داری جهانی در صورتی بحران در نظام بین‌الملل را به دنبال دارد که قدرت‌های بزرگ یکجانبه‌گرایی، ملی‌گرایی / حمایت‌گرایی و رقابت را پیشه کنند.

ب) گزاره نظری تبعی: اگر قدرت‌های بزرگ سرمایه‌داری به چندجانبه‌گرایی، فراملی‌گرایی و همکاری روی آورند، بحران سرمایه‌داری جهانی به احتمال زیاد بحران در نظام بین‌الملل را به دنبال ندارد (Strange, 1988: 16).

در این چارچوب برای بررسی گزاره‌های نظری فوق می‌توان از مفهوم حکمرانی جهانی کمک گرفت. اما این مفهوم دچار نوعی آشفتگی در تعریف است. با این حال می‌توان سه برداشت کلی «تحلیلی، هنجاری و گفتمانی» در مورد این مفهوم استنباط کرد (Dingwerth and Pattberg, 2006: 189-196). برداشت تحلیلی، پدیده‌ای قابل مشاهده است که طیف گسترده‌ای از عرصه‌های سیاسی-امنیتی، اقتصادی و اجتماعی و روندها از قبیل جنبش‌های اجتماعی جهانی، جامعه مدنی، فعالیت‌های سازمان‌های بین‌المللی، امکان تغییر و تحول در ظرفیت نظارتی دولت‌ها، سازمان‌های خصوصی، شبکه‌های خصوصی - دولتی، وضع قواعد در سطح فراملی و انواع و اقسام اقتدار غیردولتی را در بر می‌گیرد و مشتمل بر نظام‌های قاعده‌گذاری در تمامی سطوح فعالیت آدمی - از خانواده گرفته تا نهاد‌های بین‌المللی - می‌داند که در آن تعقیب اهداف از طریق اعمال کنترل تبعات فراملی دارد (Rosenau, 1995: 13-15). حکمرانی جهانی از این منظر «حوزه‌های اقتدار» بدیعی در عرصه‌های سیاسی، امنیتی و اقتصادی بین‌المللی را در خود جای داده است که از ظرفیت قابل ملاحظه‌ای برای ایجاد نوعی تبعیت از روند کنونی نظام قاعده‌گذاری رسمی و غیررسمی برخوردارند (Makinda, 2000: 170).

برداشت هنجاری، حکمرانی جهانی را برنامه‌ای سیاسی و پاسخی به اختلالات جهانی شدن می‌داند که از یک سو بین مبادلات فزاینده جهانی در حوزه‌های کالا، خدمات، سرمایه و افراد و از سوی دیگر ظرفیت دولت‌های ملی که قلمرو سرزمینی آن را محدود می‌کند، پل می‌زند (Held, 2006: 157-179). از این منظر حکمرانی جهانی پروژه‌ای بلندمدت در زمینه ایجاد همگرایی جهانی است که مبتنی بر چندجانبه‌گرایی سنتی، تقویت همکاری منطقه‌ای و تکثر و تنوع کنشگران است.

برداشت گفتمانی، حکمرانی جهانی را مفهومی استیلاگر و پروژه‌ای از پیش تعیین شده برای سرپوش نهادن بر ماهیت نظام جهانی نولیبرالی موجود می‌داند و پیامدهای منفی توسعه اقتصادی نئولیبرال در سطح جهان را در لفافه می‌پیچاند. آلریش براند^۱ به‌عنوان نماینده اصلی این دیدگاه معتقد است: «گفتمان حکمرانی جهانی به‌عنوان ابزاری برای مقابله مؤثرتر با پیامدهای بحران خیز ناشی از دگرگونی‌های اجتماعی نولیبرال به‌کار می‌آید» (Dingwerth and Pattberg, 2006: 194). بر همین اساس است که حتی برخی از نویسندگان پا از این هم فراتر می‌نهند و حکمرانی جهانی را چهره دوستانه قدرت غیرپاسخگو در سیاست بین‌الملل می‌دانند (Whitman, 2000: 45-57).

در مجموع هر یک از برداشت‌های سه‌گانه از حکمرانی جهانی، فهم‌های خاصی از آن را ارائه می‌دهند؛ به‌عبارت‌دیگر برداشت تحلیلی بر نهادهای بین‌المللی، برداشت هنجاری بر مفهوم‌پردازی برای موضوعات جدید ناشی از پدیده جهانی شدن و برداشت گفتمانی بر آشکارسازی ماهیت پنهان‌ساز حکمرانی جهانی تأکید می‌ورزند (نورمحمدی و طالبی آرانی، ۱۳۹۵: ۲۱۱). در این چارچوب در راستای اهداف نوشتار حاضر می‌توانیم بر مبنای برداشت هنجاری از حکمرانی جهانی و در راستای نظریه گلچینی، از «تلاش قدرت‌های بزرگ / دولت‌های بزرگ سرمایه‌داری برای پیشبرد چندجانبه‌گرایی، فراملی‌گرایی و همکاری از طریق توسل به انواع و اقسام نهادهای بین‌المللی در مقابله با روندی که در آن بحران سرمایه‌داری جهانی وقوع بحران در نظام بین‌المللی به بار می‌آورد» با عنوان حکمرانی جهانی یاد کنیم. در این میان با

تأسی به فولکر ریتبرگر، می‌توان از دو سبک حکمرانی جهانی نام برد: حکمرانی جهانی هژمونیک و حکمرانی جهانی پسا هژمونیک. در حکمرانی جهانی هژمونیک که نمونه‌ای از آن را می‌توان در نظریه ثبات هژمونیک یافت، استدلال می‌شود که علت بروز بحران‌های سرمایه‌دارانه جهانی و سوق یافتن آنها به بحران‌های امنیتی بین‌المللی، کوتاهی قدرت‌های بزرگ از ایفای نقش رهبری است. ثبات سرمایه‌دارانه / بین‌المللی، منوط به وجود قدرت هژمونیک است که قادر و مایل به برقراری ثبات در اقتصاد آزاد بین‌المللی باشد (قنبرلو، ۱۳۸۸: ۱۱). از این رو برای برقراری باثبات برای کالاهای تحت فشار، نظام پایداری از نرخ‌های ارز، اعطای وام‌های بلندمدت باثبات، نظام هماهنگی کلان اقتصادی میان دولت‌ها و وام‌دهنده‌ای که به‌عنوان چاره‌نهایی محل رجوع قرار گیرد به یک رهبر سیاسی و اقتصادی نیاز است (گریفیتس، ۱۳۹۴: ۹۸۲).

هژمون به دلیل منابع قدرت عظیمی که در کنترل دارد، از ابزار لازم برای وضع قواعد و هنجارهای بین‌المللی و تضمین تبعیت از آنها نیز برخوردار است. به هر حال منافع ملی خاص هژمون نیز تا حد زیادی با منافع نظام بین‌الملل یکی است. قدرت فرادست هژمون، پیروی سایر دولت‌ها از نظم هژمونیک و تبعیت آنها از قواعد پدیدآورنده این نظم را تضمین می‌کند. با این همه، این تبیین قدرت محور یک روی سکه است: دولت‌های غیرهژمونیک نیز در بسط نظم هژمونیک می‌توانند منفعی داشته باشند زیرا این نظم منفعی از قبیل سود اقتصادی و امنیت برای آنها فراهم می‌کند. البته کارآمدی نهادهای بین‌المللی در گرو توانایی مستمر هژمون در حفظ نظم است.

اما به نظر می‌رسد حکمرانی زیر چتر هژمون مطلوب نیست، زیرا هژمونی پدیده‌ای موقتی و بی‌ثبات است (ریتبرگر، ۱۳۹۴: ۳۶-۳۷). در اصل همه هژمونی‌ها گذرا هستند زیرا هزینه‌های حفظ آنها سریع‌تر از منابع موجود برای حفظشان افزایش می‌یابد. از یک سو، قدرت هژمون توانایی جلوگیری از انتقال مهارت‌ها و فنون اقتصادی به دیگر دولت‌ها را ندارد و از سوی دیگر، باید با توقعات فزاینده شهروندان خود روبه‌رو شود. آنها در گذر زمان مصرف را بر تولید ترجیح می‌دهند و در برابر فداکاری‌های بیشتری که برای حفظ برتری قدرت هژمون در صحنه بین‌الملل لازم است مقاومت خواهند کرد. در گام بعدی، این قدرت‌گزینه‌های محدودی برای انتخاب در اختیار دارد. اگر بخواهد قدرت خود را حفظ کند می‌تواند یا با

موانع داخلی اش مقابله کند و گرایش به سمت سرخوشی را معکوس کند یا پیش از آنکه قدرت‌های رو به رشد به چالش با آن برخیزند بر آنها حمله برد (گریفیتس، ۱۳۹۴: ۸۴۵).

از این رو می‌توان گفت واقعیت جهان امروز نه حکمرانی جهانی هژمونیک بلکه نوعی حکمرانی جهانی پسا هژمونیک است که دولت‌ها و به ویژه قدرت‌های بزرگ به هماهنگ‌سازی فعالیت‌های بین‌المللی از طریق چندجانبه‌گرایی، فراملی‌گرایی، و همکاری گرایش دارند. آنها به دلیل منافع متقابل خود توافق می‌کنند که با وضع هنجارها و قواعد رفتار آینده خود را هدایت و سازوکارهایی را ایجاد کنند که تبعیت از این قواعد و هنجارها را امکان‌پذیر کند؛ در این میان نهادهای بین‌المللی می‌توانند بسترساز این حکمرانی باشند. کارآمدی نهادهای بین‌المللی به نحوی به وضع و اجرای سلسله‌مراتبی قواعد و در نتیجه به تمرکز ابزار زور فیزیکی در سطح جهانی بستگی دارد. بنابراین فرایند تمدن‌سازی و همزمان با آن رشد مبادلات و وابستگی‌های متقابل ممکن است بدون انحصار زور فیزیکی که در صحنه جهانی ظاهر می‌شود همچنان ادامه یابد. در واقع وابستگی متقابل فزاینده میان قدرت‌های بزرگ دورنمای خودهماهنگ‌سازی افقی را بهبود می‌بخشد (ریتبرگر، ۱۳۹۴: ۳۷-۳۸). از این رو همپوشانی منفعت ملی و منفعت بین‌المللی قدرت‌های بزرگ در برهه وقوع بحران‌های بزرگ اقتصادی جهانی باعث روی آوردن آنها به چندجانبه‌گرایی، فراملی‌گرایی و همکاری با یکدیگر در قالب نهادهای بین‌المللی برای جلوگیری از تسری این بحران‌ها به بحران‌های سیاسی امنیتی می‌شود.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۳. استدلال

حکمرانی جهانی پسا هژمونیک برای مهار آثار سوء بحران مالی جهانی ۲۰۰۸ تلاش‌های بدیعی را در جهت پیشبرد چندجانبه‌گرایی، همکاری و فراملی‌گرایی در یک بستر نهادی به کار بست. این بستر نهادی، از طریق نهادهای بین‌المللی مهیا شد. در اینجا منظور از نهادهای بین‌المللی؛ مجموعه قواعد، هنجارها و رویه‌های مشترکی هستند که در قالب یک تشکل دسته جمعی، انتظارات کنشگران را به یکدیگر نزدیک می‌کنند (Pavel, 2015: 3).

در این راستا می‌توان دو نوع نهاد بین‌المللی را از یکدیگر متمایز کرد. نهادهای بین‌المللی

فراگیر^۱ همان نهادهای مدنظر نهادگرایی لیبرال (نهادهای بین‌المللی دیرپا) مانند صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و سازمان تجارت جهانی هستند که عضویتی باز دارند، به‌گونه‌ای که تمامی دولت‌های حاکمیت‌دار می‌توانند در آنها مشارکت داشته باشند، هرچند قدرت‌های بزرگ / دولت‌های بزرگ سرمایه‌داری نقش کلیدی را ایفا می‌کنند. از سوی دیگر نهادهای بین‌المللی انحصاری یا اختصاصی^۲ که نام گروه بر آنها نهاده شده است؛ تشکل‌هایی هستند که طی سه دهه اخیر شکل گرفته‌اند، عضویت در آنها باز نیست به‌گونه‌ای که صرفاً قدرت‌های بزرگ / دولت‌های بزرگ سرمایه‌داری و چه بسا قدرت‌های نوظهوری که سهم روبه‌رشدی در عرصه‌های سیاسی - امنیتی و اقتصادی دارند و براساس رویکردی همراهانه با قدرت‌های بزرگ / دولت‌های بزرگ سرمایه‌داری در آنها مشارکت دارند. نمونه‌های بارز این تشکل‌ها گروه هفت / هشت و گروه بیست هستند.

بحران مالی ۲۰۰۸ به‌عنوان چالش برانگیزترین سنگ محک میزان کارآمدی نهادهای بین‌المللی فراگیر در عصر حکمرانی پساژمونیکی درآمد. در این میان صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی از جمله مهمترین این نهادها هستند که عمدتاً گرایش قوی به برداشت افراطی از رویکرد بازارگرا دارند، به‌گونه‌ای که بعد از دوره انباشت سرمایه مداخله‌گر‌کنیزی تمایل شدیدی به جاناندازی ایده نئولیبرالی «بازار را به حال خود رها کن» داشته‌اند. از آنجاکه ساختار آنها به نحوی است که تصمیم‌گیری‌ها بر مبنای میزان مشارکت مالی اعضا و قاعده «یک دلار، یک رأی» گرفته می‌شود؛ قدرت‌های بزرگ / دولت‌های بزرگ سرمایه‌داری نقش مسلطی در آنها دارند (اسپرینگر، ۱۳۸۲، ۶۱). یکی دیگر از نهادهای بین‌المللی فراگیر، موافقتنامه عمومی تعرفه و تجارت (گات)^۳ است که در سال ۱۹۴۵ به منظور تنظیم روابط تجاری بلوک نظام سرمایه‌داری و زمینه‌سازی برای گسترش تجارت آزاد شکل گرفت. این نهاد از سال ۱۹۹۵ به سازمان تجارت جهانی تغییر شکل داده و با عضویت کشورهای بیشتر به نوبه خود نقش فعال‌تری در پیگیری سیاست آزادسازی تجاری برعهده داشته است. با

-
1. Inclusive International Institutions
 2. Exclusive International Institutions
 3. General Agreement on Tariffs and Trade (GAAT)

توجه به اینکه در سازمان تجارت جهانی هر کشور دارای یک رأی است، به نظر می‌رسد این سازمان از ساختار نهادی دمکراتیک‌تری برخوردار است. باین حال موانعی از قبیل گستره عضویت و تصلب اساسنامه‌ای باعث شد این نهادها واکنش مؤثر و چندانی به بحران مالی جهانی ۲۰۰۸ نشان ندهند. همین امر حکمرانی جهانی پسا هژمونیک را به سمتی سوق داد که در آن، نهادهای بین‌المللی اختصاصی به نحو بی‌سابقه‌ای فعال تر شدند.

یکی از برجسته‌ترین این نهادهای بین‌المللی اختصاصی گروه هشت / هفت با عضویت مردم‌سالاری‌های بازارنگر بزرگ جهان است که در سال ۱۹۷۵ تشکیل شد. هم‌اکنون فرانسه، ایالات متحده، انگلستان، ژاپن، آلمان، ایتالیا، کانادا، روسیه^۱ و اتحادیه اروپا در این گروه عضویت دارند. گروه هفت / هشت برای برخورد با بحران‌های متعددی شکل گرفت که در اوایل دهه ۱۹۷۰ بروز کرد و نهادهای بین‌المللی فراگیر از برخورد مؤثر با آنها ناتوان بودند. این نهاد بین‌المللی اختصاصی از آغاز تشکیل همواره با طیف گسترده‌ای از مسائل اقتصادی مانند نرخ‌های ارز، مدیریت کلان اقتصادی، تجارت بین‌الملل و مناسبات با کشورهای در حال توسعه، مسائل فرامرزی و جهانی مانند انرژی و مسائل زیست‌محیطی و سیاسی - امنیتی همچون مناسبات شرق و غرب و تروریسم دست به گریبان بوده است (گریفیتس، ۱۳۹۴، ۸۲۵-۸۲۴).

ازسوی دیگر گروه بیست نهاد بین‌المللی اختصاصی دیگری است که به ابتکار قدرت‌های بزرگ و تا حد کمی قدرت‌های نوظهور تأسیس و تقویت شد. این گروه متشکل از بیست کشور قدرتمند اقتصادی است که علاوه بر هفت کشور بزرگ صنعتی، دوازده قدرت نوظهور اقتصادی را نیز دربرمی‌گیرد. نمایندگان اتحادیه اروپا نیز به‌عنوان عضو و مسئولان ارشد سازمان‌های بین‌المللی از جمله صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی به‌عنوان ناظر در نش-ست-ه‌ای آن شرکت می‌کنند (میراحسنی، ۱۳۸۹: ۳۱).

به دنبال وقوع بحران جهانی ۲۰۰۸، گروه بیست نقش فعال و فزاینده‌ای را در موضوعات جهانی اقتصادی برعهده گرفت (www.g20.org). گروه بیست دارای ویژگی‌های متفاوت و متمایزی از نهادهای دیگر بین‌المللی است. به‌علاوه، این گروه نسبت به گروه هفت / هشت

۱. پس از بحران کریمه، روسیه از این گروه کنار گذاشته شد.

از ظرفیت تأثیرگذاری بیشتری برخوردار است. مشروعیت مبتنی بر تعداد زیاد اعضا، مهمترین پایه مشروعیت این نهاد را تشکیل می‌دهد.

در این میان بحران مالی جهانی ۲۰۰۸ از یک سونهادهای بین‌المللی فراگیر از قبیل صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و سازمان تجارت جهانی و از سوی دیگر، گروه هفت/هشت را که پس از افول هژمونی پولی آمریکا (در اوایل دهه) برای امکان ادامه مدیریت جهانی شکل گرفته بود در مهار بحران‌های جهانی زیر سؤال برد و در عوض گروه بیست را که از سال ۱۹۹۹ و بعد از بحران آسیای شرقی در سطح وزرا شکل گرفته بود، به سمت رأس مدیریت جهانی سوق داد. به عبارت دیگر کشورهای قدرتمند جهان به این نتیجه رسیدند که در راستای افزایش کارایی و اثربخشی تصمیمات گرفته شده و ممانعت از فروپاشی نظام اقتصادی، مالی و پولی نیازمند مشارکت دادن قدرت‌های در حال ظهور و همچنین قدرت‌های منطقه‌ای در زمینه اقتصادی هستند.

به این ترتیب در بحران مالی ۲۰۰۸ به دلیل گستره کمی و پیچیدگی ابعاد آن شاهد تمرکز بیشتر دیپلماسی چندجانبه، همکاری و فراملی‌گرایی در گروه بیست و به حاشیه رانده شدن گروه هفت/هشت هستیم. درباره دلایل حاشیه‌ای شدن این گروه نظرهای متعددی ابراز شده است؛ برخی بر افزایش نقش بازارهای نوظهور تأکید کرده و معتقدند که در برهه کنونی نمی‌توان از به‌کارگیری اقتصادهای نوظهور در ساماندهی اقتصاد جهانی و همکاری‌های بین‌المللی چشم‌پوشی کرد. برخی دیگر گذار از گروه هفت/هشت به گروه بیست را ناشی از استراتژی رهبران اروپا و ایالات متحده می‌دانند. به نظر آنها افرادی چون نیکلاس سارکوزی و گوردن براون در مذاکرات مربوط به بحران اقتصادی تلاش کردند که به جای برگزاری نشست سران گروه هفت/هشت؛ نشست سران گروه بیست را برگزار کنند تا نقش غالب ایالات متحده را کمتر کرده و توان خود را در عرصه بین‌المللی به نمایش گذارند. از سوی دیگر، جورج بوش تلاش داشت با جایگزین کردن گروه بیست، موازنه موجود در نشست‌های گروه هفت/هشت را که به نفع اروپایی‌ها سنگینی می‌کرد به نفع ایالات متحده تغییر دهد. به عبارت دیگر هر دو طرف آمریکا و اروپا به دنبال بهره‌برداری از اقتصادهای نوظهور به نفع خود به‌ویژه در حل بحران مالی در نظام اقتصاد سیاسی - جهانی بودند (پورناندل، ۱۳۸۹: ۵۳).

در این چارچوب سران گروه بیست در اجلاس لندن در مارس ۲۰۰۹ اعلام کردند که دوره گروه هفت/هشت در رسیدگی به چالش‌های اقتصاد جهانی به پایان رسیده است. به این ترتیب مسائل احاله شده به اجلاس گروه بیست صبغه‌ای عمدتاً اقتصادی یافتند و همین امر مشارکت هرچه بیشتر اقتصادهای نوظهور در حل و فصل چالش‌های اقتصاد جهانی را در پی داشت. در واقع تخصصی‌تر شدن مباحث و تمرکز دغدغه‌های اقتصادی در گروه بیست موجب فشرده‌تر شدن و بااهمیت‌تر شدن تعاملات و تصمیمات این نهاد چندجانبه در حوزه اقتصاد جهانی شد (Grice, 2009: 6).

بر این اساس از زمان تشکیل گروه بیست در سال ۱۹۹۹ میلادی تا سال ۲۰۰۸ میلادی هرساله نشست اعضا در سطح وزرای اقتصادی و دارایی و رؤسای بانک‌های مرکزی کشورهای عضو برگزار می‌شد. اما با آغاز بحران مالی جهانی ۲۰۰۸، علاوه بر نشست‌های وزرا، ضرورت برگزاری نشست در سطح سران کشورهای عضو گروه بیست اجتناب‌ناپذیر شد (میراحسنی، ۱۳۸۹: ۳۳). برگزاری نشست در سطح سران نشانگر جدی بودن ابعاد تهدید بحران اقتصادی در سطح جهان بود. در این میان سه نشست کلیدی گروه بیست شامل اجلاس واشنگتن (۲۰۰۸)، اجلاس لندن (۲۰۰۹) و اجلاس سئول (۲۰۱۰) تبلور مدیریت قدرت‌های بزرگ در حکمرانی جهانی پساژئمونیک بودند که تصمیمات این نشست‌ها و اجرایی شدن آنها از پیشبرد موفقیت‌آمیز همکاری، چندجانبه‌گرایی و فراملی‌گرایی در مهار بحران مالی جهانی ۲۰۰۸ حکایت داشت.

در نشست ۲۰۰۸ واشنگتن سران گروه بیست به توافقات چندجانبه‌ای دست یافتند و گام‌های فوری برای مقابله با بحران جهانی را پیشنهاد کردند. تلاش برای تثبیت نظام مالی، اقدامات مالیاتی برای تشویق و ارتقای تقاضای داخلی، اطمینان از اینکه نهادهای مالی بین‌المللی منابع کافی برای تداوم ایفای نقش خود در قبال بحران در اختیار دارند و در نهایت تشویق بانک جهانی و سایر بانک‌های توسعه بین‌المللی برای استفاده از تمام ظرفیتشان به منظور ادامه برنامه‌های توسعه اقتصادی جهانی از جمله این گام‌ها بودند.

البته در این نشست، گروه بیست به تدابیر فوق‌بسنده نکرد و در این چارچوب پنج اصل بنیادین را به‌عنوان اصول برنامه عمل شامل «تقویت شفافیت و پاسخگویی؛ تقویت

رژیم‌های بین‌المللی؛ تقویت یکپارچگی بازارهای مالی؛ تقویت همکاری بین‌المللی؛ و اصلاح نهادهای مالی بین‌المللی» را برای پیشگیری و مقابله با بحران‌های بعدی مطرح کرد.

روح حاکم بر توافقات واشنگتن حرکت در مسیر مناسبات تصمیم‌ساز چندجانبه بود. در واقع در مراحل آغازین بحران، اعضای گروه بیست در واشنگتن واقع‌گرایانه سعی بر تمرکز بر ابعاد خودیاری برای جلوگیری از انتقال بحران و حمایت توأم با انتقاد از نظام برتون وودز کردند. در این میان امنیت نظام پولی و مالی بین‌المللی مرکز ثقل توافقات گروه بیست در قبال گسترش ریسک‌های جهانی بود. در پایان اجلاس بیانیه‌ای منتشر شد که بر راهکارهای کلان برای مقابله با بحران جهانی ۲۰۰۸ تأکید شد. مهمترین آنها عبارت بودند از: یافتن نقاط ضعف بازارهای مالی، تجمیع استانداردها در یک استاندارد جهانی برای بازشناسی دقیق تر ریسک فعالیت‌ها و اسناد مالی، اعطای اختیارات جدید به مجمع ثبات مالی، بازبینی نظام‌های تصمیم‌گیری و قوانین ورشکستگی در پرتو شرایط جدید جهانی و مدیریت بحران از طریق همکاری و همیاری همه کشورهای درگیر بحران.

دومین اجلاس سران گروه بیست پس از بحران جهانی ۲۰۰۸ و همچنین دوازدهمین اجلاس این گروه در شهر لندن در ۲ مارس ۲۰۰۹ برگزار شد. در زمان برگزاری این اجلاس تجمعات و تظاهرات‌های اعتراض‌آمیز بسیاری برپا شد که بعضی از آنها با دخالت پلیس به خشونت کشیده می‌شدند. براساس تصمیمات این اجلاس به موازات صندوق بین‌المللی پول، هیئت ثبات مالی تأسیس شد تا به‌عنوان جزئی از نظام اعلام هشدار اولیه مالیه بین‌المللی، خطرات اقتصاد کلان را در چارچوب گروه بیست شناسایی کرده و اصلاح منظم مالیه جهانی را دنبال کند.

به‌طورکلی هدف این نشست، بررسی و توافق بر سر طرحی تازه برای ایجاد تغییراتی در نظام اقتصادی جهان برای مقابله با رکود بود. کشورهای گروه بیست موافقت کردند که منابع مالی تحت اختیار صندوق بین‌المللی پول را سه برابر کنند و آن را به ۷۵۰ میلیارد دلار افزایش دهند. تا پایان سال ۲۰۱۰ ارزش کل طرح‌های نجات یا بسته‌های محرک اقتصادی کشورهای عضو گروه بیست بالغ بر پنج تریلیون دلار شد. نرخ بهره در کشورهای عضو گروه بیست عمدتاً کاهش یافت تا سیاست‌های پولی انبساطی بتواند به بازگشت ثبات مالی

کمک کند. اعطای ۸۵۰ میلیارد دلار منابع مالی اضافی (توسط نهادهای مالی بین‌المللی) به کشورهای در حال توسعه و اقتصادهای نوظهور از دیگر تدابیر گروه بیست برای تداوم بخشیدن به مهار بحران مالی ۲۰۰۸ بود (www.g20.org).

علاوه بر این مقرر شد که هیئت ثبات مالی با صندوق بین‌المللی پول همکاری کند تا هشدارهای اولیه مربوط به خطرات مالی و اقتصادی کلان را به همراه اقدامات مورد نیاز انجام دهد. دستاوردهای گروه بیست در نشست لندن برای برون‌رفت از بحران مالی جهانی را می‌توان در ۶ محور کلی افزایش منابع صندوق بین‌المللی پول و تخصیص مبالغی برای کمک به کشورهایی که بیشترین آسیب را از بحران دیده‌اند؛ مبارزه با پناهگاه‌های مالیاتی؛ سامان بخشی به پرداخت پاداش‌های کلان به شرکت‌ها و بانک‌ها؛ اتخاذ تدابیری مرتبط و مشابه در سطح ملی؛ تشدید کنترل بر بازارهای مالی و تأمین پایداری اقتصادهای ملی خلاصه کرد.

پس از اجلاس لندن دو اجلاس دیگر در سپتامبر ۲۰۰۹ در پیتسبورگ آمریکا و در ژوئن ۲۰۱۰ در تورنتوی کانادا برگزار شد، ولی تصمیمات قابل ملاحظه‌ای در رابطه با بحران مالی ۲۰۰۸ اتخاذ نشد. در واقع این دو اجلاس به صورت پیش‌زمینه‌ای برای پنجمین اجلاس رهبران گروه بیست پس از بحران ۲۰۰۸ درآمد که در نوامبر ۲۰۱۰ میلادی در سئول پایتخت کره جنوبی برگزار شد. در این نشست، سران دولت‌های گروه بیست به بحث و تبادل نظر پیرامون نظام مالی بین‌المللی و اقتصاد جهانی پرداختند. اجلاس سئول اولین نشست سران گروه بود که در کشورهای گروه هفت/هشت برگزار نشد و یکی از کشورهای در حال توسعه میزبانی آن را برعهده داشت. موضوع این نشست «نقش کشورهای گروه بیست در جهان پس از بحران اقتصاد جهانی» بود (Ibid.).

در همین راستا در بیانیه پایانی این اجلاس تأکید شد که هر پیشرفتی در اجرای برنامه کاری این گروه در نیمه اول سال ۲۰۱۱ میلادی در اجلاس وزیران دارایی و رؤسای بانک‌های مرکزی مورد بررسی قرار خواهد گرفت. سران گروه بیست تأیید کردند که ۶ درصد از سهمیه صندوق بین‌المللی پول را به اقتصادهای در حال رشد اختصاص خواهند داد و کارهای ذی‌ربط در این باره در اجلاس ۲۰۱۲ میلادی تکمیل خواهد شد. با توجه به اختصاص این

سه‌می، کشورهای در حال توسعه می‌توانند نقش فعال‌تری را در صندوق بین‌المللی پول ایفا کنند و در نتیجه بازارهای اقتصادی آنان پویاتر خواهد شد (میراحسنی، ۱۳۸۹: ۳۵). همچنین مباحث و موضوعات مورد بررسی و تبادل نظر در اجلاس وزرای گروه بیست بررسی پنج مبحث دورنمای اوضاع اقتصاد جهانی، چارچوب رشد قوی، مداوم و متعادل اقتصاد جهانی، اصلاحات در صندوق بین‌المللی پول، تأسیس شبکه امنیت مالی در جهان و مباحث انرژی در دستور کار قرار داشت. در این چارچوب وزرای دارایی گروه بیست تلاش کردند راهی هماهنگ برای خروج از بحران مالی پیدا کنند تا از آنچه برخی رهبران اقتصادی جهان جنگ ارزها توصیف کرده بودند، اجتناب شود (همان: ۳۶).

در مجموع نقش قدرت‌های بزرگ در حکمرانی جهانی پساژئومونیک بحران مالی ۲۰۰۸ روندهای جدیدی را رقم زد که تا قبل از آن بی‌سابقه بوده است: اول آنکه، گستره عددی قدرت‌های بزرگ به مراتب پرشمارتر شد به گونه‌ای که حکمرانی پساژئومونیک بیش از پیش گستره‌ای جهانی یافت و نقش آفرینی مسلط گروه بیست از وجود دیپلماسی چندجانبه‌تر، همکارانه‌تر و فراملی‌گرایانه‌تر در میان دولت‌های سرآمد جهان سرمایه‌داری حکایت داشت؛ دوم آنکه، در حکمرانی جهانی پساژئومونیک بحران مالی ۲۰۰۸، نهادهای بین‌المللی اختصاصی و به‌ویژه گروه بیست نه تنها نقش پیش‌تازانه‌ای ایفا کردند بلکه از نهادهای بین‌المللی فراگیر به‌عنوان ابزار پیشبرد هدف خود که همان مقابله با بحران جهانی بود استفاده کردند به طوری که به برنامه‌ها، دستور کارها و کارویژه‌های آنها شکل جدیدی بخشیدند. سوم آنکه، تلاش موفقیت‌آمیز قدرت‌های بزرگ در نظام بین‌الملل / دولت‌های بزرگ در نظام سرمایه‌داری برای مقابله با بحران جهانی ۲۰۰۸ از نوعی همزیستی همیارانه نظام سرمایه‌داری و نظام بین‌المللی حکایت دارد که می‌توانند راه‌های بدیعی را برای برون‌رفت از بحران بیابند. چهارم آنکه، رفتار غیرژئومونیک آمریکا در نحوه برخورد با بحران جهانی ۲۰۰۸ از یک سو نشانگر ادعان عملی مقامات این کشور به افول نقش ملی‌گرایانه، یک‌جانبه‌گرایانه و یکه‌تازانه در حکمرانی جهانی است و از سوی دیگر از یادگیری فزاینده سرآمدان نظام سرمایه‌دارانه / بین‌المللی از بحران‌های جهانی گذشته حکایت دارد.

۴. جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

هرچند حکمرانی جهانی پسا هژمونیک در قالب تعاملات چندجانبه دولت‌ها و تعیین دستور کار برای طیفی از بازیگران از قبیل نهادهای بین‌المللی، شرکت‌های چندملیتی و جامعه مدنی جهانی در مواجهه با بحران‌های اقتصادی جهانی سامان می‌یابد و نهادهای بین‌المللی به‌عنوان بخشی از شبکه پیچیده و گسترده حکمرانی جهانی نقش بارزی ایفا می‌کنند، اما این دولت‌ها و گروه‌های دولت‌محور (و به‌طور خاص قدرت‌های بزرگ) بودند که به‌عنوان کنشگر نجات‌بخش در بحران ۲۰۰۸ نقش‌آفرینی کردند. در کل می‌توان گفت باشگاه قدرت‌های اقتصادی جهان - گروه بیست - به‌عنوان هدایتگر جمیع ظرفیت‌های دیگر نهادهای بین‌المللی پیشین در نهادینه‌سازی حکمرانی جهانی نقش ایفا کرد و به‌عنوان برجسته‌ترین کنشگر در میان سایر کنشگران ظهور یافت.

در پایان باید گفت که با ورود بازیگران جدید به عرصه اقتصاد جهانی، تضعیف موقعیت رهبری‌کننده و جابه‌جایی در قدرت سیاسی - امنیتی و وقوع بحران اقتصادی بزرگ تغییرات اساسی‌تری در حکمرانی جهانی پیش آمده است. از این‌رو با توجه به تغییرات شگرف در موقعیت اقتصادی قدرت‌های بزرگ و جابه‌جایی قدرت در نظم امنیتی سیاسی جهان، نتایج این نوشتار حاکی از آن است که آمریکا قدرت هژمونیک خود را از دست داده و در حال حاضر مسائل نظام جهانی به‌صورت چندجانبه‌گرایی دولت‌محور با پرهیز از ملی‌گرایی و تأکید بر رویه‌های همکاری‌آمیز که در گونه‌های بدیعی از نهادهای بین‌المللی اختصاصی تبلور یافته است در بستر حکمرانی جهانی پسا هژمونیک اداره می‌شود. بر این اساس یافته‌های پژوهش حاضر می‌تواند آغازگر پژوهش‌های مهمی از قبیل «دورنمای حکمرانی جهانی پسا هژمونیک در پرتوی وقوع محتمل بحران‌های جهانی» و «نقش کنشگران غیردولتی در حکمرانی جهانی پسا هژمونیک» باشد.

منابع و مآخذ

۱. احمدی لفورکی، بهزاد و روح‌الطالبی آرانی (۱۳۹۷). «بازخوانی مدل‌های مطالعات منطقه‌ای در تقویت مبانی کاربردی الگوهای روابط امنیتی بین‌منطقه‌ای»، فصلنامه علمی پژوهشی رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، دوره ۱۰، ش ۱.
۲. اسمیت، روی، عماد الانیس و کریستوفر فاراندس (۱۳۹۲). *اقتصاد سیاسی بین‌الملل در سده بیست و یکم*، ترجمه امیرمحمد حاجی یوسفی و روح‌الطالبی آرانی، تهران، نشر مخاطب، چاپ اول.
۳. اسپرینگز، توماس (۱۳۸۲). *فهم نظریه‌های سیاسی*، ترجمه فرهنگ رجائی، تهران، نشر آگه.
۴. پورناندل، محمدرضا (۱۳۸۹). «تداوم حمایت‌های دولتی به دنبال تداوم بحران مالی و اقتصادی جهان»، *رویدادها و تحلیل‌ها*، ش ۳۶.
۵. جکسون، رابرت و گئورگ سورنسون (۱۳۸۳). *درآمدی بر روابط بین‌الملل*، ترجمه مهدی ذاکریان، احمد تقی‌زاده و حسن سعیدکلاهی، تهران، نشر میزان.
۶. ریتبرگر، فولکر (۱۳۹۴). *حکمرانی جهانی و نظام ملل متحد*، ترجمه فاطمه سلیمانی پورلک، تهران، نشر مخاطب.
۷. عسگرخانی، ابومحمد (۱۳۸۳). *رژیم‌های بین‌المللی*، تهران، انتشارات مؤسسه مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.
۸. قنبرلو، عبدالله (۱۳۸۸). «اقتصاد سیاسی جهانی: درک نظم اقتصاد بین‌الملل»، *مطالعات راهبردی*، دوره ۱۲، ش ۲.
۹. کارل دویچ و دیگران (۱۳۷۵). *نظریه‌های روابط بین‌الملل*، ترجمه وحید بزرگی، تهران، انتشارات جهاد دانشگاهی.
۱۰. کیلی، ری (۱۳۹۴). *نگاهی نوبه امپریالیسم و مسائل آن*، ترجمه روح‌الطالبی آرانی و مرتضی نورمحمدی، تهران، نشر میزان.
۱۱. گریفیتس، مارتین (۱۳۹۴). *دانشنامه روابط بین‌الملل و سیاست جهان*، ترجمه علی‌رضا طیب، تهران، نشر نی.
۱۲. میراحسنی، منیرالسادات (۱۳۸۹). «مروری بر پنجمین نشست سران گروه بیست»، *ماهنامه بررسی مسائل و سیاست‌های اقتصادی*، سال ۴، ش ۱۰ و ۹.
۱۳. نورمحمدی، مرتضی و روح‌الطالبی آرانی (۱۳۹۵). «انقلاب اطلاعات و ارتباطات: گذر از گفتمان اداره امور بین‌المللی به اداره امور جهانی»، *مجلس و راهبرد*، دوره ۲۳، ش ۸۵.
14. Checkel, J. T. (2013). Theoretical Pluralism in IR: Possibilities and Limits, in Walter Carlsnaes, Thomas Risse, Beth A Simmons, ed. *Handbook of International Relations*, SAGE Publishing.
15. Devetak, Rechar (2005). Critical Theory' in Burchill, Scott, *Theories of International Relations*, London, Palgrave.

16. George T. Crane and Abla Amawi (1997). *The Theoretical Evolution of International Political Economy*, London, Oxford University Press.
17. Dingwerth, Klaus and Philipp Pattberg (2006). "Global Governance as a Perspective on world Politics", *Global Governance Journal*, No. 12.
18. Held, David (2006). "Reframing Global Governance: Apocalypse Soon or Reform", *New Political Economy*, Vol. 11, No.2, Available at: www.Ise.edu/collections/2006_1101-Davidheld.pdf
19. Lomfeld, Bertram, Somma Alessandro and Zumbansen Peer (eds.) (2016). *Reshaping Markets, Economic Governance, the Global Financial Crisis and Liberal Utopia*, Cambridge, Cambridge University Press.
20. Makinda, Samuel M (2000). *Recasting Global Governance, New Millennium, New Perspectives*, The United Nations, Security and Governance.
21. Malliaris, A.G., Shaw Leslie and Shefrin Hersh (2016). *The Global Financial Crisis and Its Aftermath Hidden Factors in the Meltdown*, New York, Oxford University Press.
22. Patomäki, Heikki (2008). *The Political Economy of Global Security: War, Future Crises and Changes in Global Governance*, New York, Routledge.
23. Pavel, Carmen E. (2015). *Divided Sovereignty International Institutions and the Limits of State Authority*, London, Oxford University Press.
24. Rosenau, James (1995). "Governance in the Twenty-first Century", *Global Governance*, No. 1.
25. Stiglitz, Joseph E. (2010). "Responding to the Crisis" in Stephany Griffith-Jones, Jose' Antonio Ocampo and Joseph E. Stiglitz, *Time for a Visible Hand Lessons from the 2008 World Financial Crisis*, London, Oxford University Press.
26. Strange, Susan (1988). *States and Markets*, New York, Bloomsbury Publishing.
27. Wise, Carol, Armijo Leslie Elliott and Saori N. Katada (eds) (2015). *Unexpected Outcomes: How Emerging Economies Survived the Global Financial Crisis*, London, Oxford University Press.
28. Whitman, Jim (2000). "Global Governance as the Friendly Face of Unaccountable Power", *Security Dialogue*, Vol. 33 (1).
29. www.g20.org.